

اندر آداب نقد ترجمه

محمد شهباز

حکایتی خواهیم آورد کوتاه اندر آداب نقد ترجمه و قواعد آن و اصول آن و محاسن آن و معایب آن. گویند جوانی جوایای آوازه در وادی نقد ترجمه آثار بیگانه، به محضر حکیمی فرزانه و علامه این فن درآمد، در پی دانستن و به کار بستن. چه این هر دو در یک تن کمتر جمع آید و چون آید خوش ثمری به بار آرد. "عالم بی عمل به چه ماند؟ گفت به زنبور بی عسل."

حکیم جوان را پرسید از چه سودای نقد ترجمه دارد و از آن چه حاصلی می‌اندیشد، و در این روزگار وانفسا که ترجمانی را قدر و اعتباری نیست نقد آن را چه منزلت است؟ جوان به بحر تفکر اندر شد و چون برآمد جوابی درخور نیافته بود. حکیم گفت: "بدان که نقد ترجمه را فایده نخست از بهر خواننده است تا صدف و خزف از هم باز شناسد و بصیرتی افزون و علمی مشحون یابد و به هر متاع سخیفی دل نبندد و گوهر را از خرمهره نیک تمیز دهد." جوان سر به تواضع فرو آورد و پرسید: "و دیگر؟" حکیم گفت: "فایده دوم از آن مترجم است تا بدانند کارش از صافی تقدی سخت خواهد گذشت، پس در همه احوال دقت و امانت و سلامت را از چشم دور ندارد." جوان سر به خشوع فرو آورد و باز پرسید: "و دیگر؟" حکیم گفت: "فایده سیم از آن طالبان نوجوی این فن و هنر است که بدانند راه صعب است و اجر اندک. عشق می‌خواهد و جسارت و در این روزگاری "اقتصاد" از جان مایه نهدن." جوان سر به احترام فرو آورد و پرسید: "و دیگر؟" حکیم را لبخندی بر لب آمد و گفت: "فایده آخر از آن وزین نامه‌هایی است که در باب ترجمه سخن می‌رانند تا فصلی تحت عنوان "نقد ترجمه" مفتوح سازند. حسن و عیبش را هم از ایشان پرسیدن بیشتر صواب است تا از همچو منی که از عالم جورنالیزم به دورم و در گوشه عزلت معتکف!"

جوان سر به ارادت خم کرد و پرسید: "حکیم در باب مضار آن چه فرماید؟" حکیم را شعفی حاصل آمد و بر سیل "مستمع صاحب سخن را بر سر شوق [یا ذوق؟] آورد" بارقه‌ای از وجد در عیونش مشتعل گشت و گفت: "بدان که نقد ترجمه را مضاری است فراوان. نخست آن که منتقد به یافتن یکی دو خطا، یا بیشتر، در کار ترجمانی دیگر به خویش غره شود و کوس نافرمانی از چرخ گردون بنوازد، به آوازی کریمه.

بیت

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری
دویم آنکه مترجمی نام آور را اعتبار مخدوش گردد، به هتک حرمتی ناروا. چه گفته‌اند "بشر جازالخطاست."

بیت

زیان بریده به کنجی نشسته صم بکم به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم

مضرت سیم آن است که منتقد عرض خویش ببرد به نقد ترجمه‌ای کم‌مایه. چه هر اثری را نقد کردن نشاید و هر عملی را جهد نمودن نباید. "جوان پرسید: "حکیم، غرض چه باشد؟" حکیم آهی برآورد سخت، و در جای جنبید و در حال گفت: "منتقد را فرض است که نخست نیکو بنگرد ترجمه‌ای که قصد نقدش در میان است تا چه مایه نقدشدنی است؟ چه بسیار ترجمه‌ها که به نقد درنیايد از کثرت خطا و قصور. گفته‌اند نقد تمیز سره است از ناسره. چون ترجمه‌ای یکسر ناسره باشد، کدام سره را باید تمیز دادن؟"

بیت

زمین شوره سنبل بر نیارد درو تخم و عمل ضایع مگردان

جوان را وجدی حاصل آمد و گفت: "تیک بدانستم." حکیم در او خیره بنگریست و گفت: "جوانا، نخست نیکو بشنو." جوان سر به خجلت فرو آورد و پرسید: "و مضرت دیگر؟" حکیم دست اندر محاسن برد و گفت: "مضرت دیگر دامن منتقد را گیرد." جوان در حیرت شد و پرسید: "چگونه است آن؟" حکیم گفت: "بدان که هر نقد بیش از آنکه نقد اثری و کسی باشد، آینه‌ای است که خود منتقد را می‌نمایاند که چه مایه فضل و کمال دارد." جوان پرسید: "حکیم، از سر مرحمت نمونه‌ای بیار." حکیم گفت "هر چند مرا بیم آن هست که دلی را رنجیده دارم لیک از آنجا که تو را طالب علم می‌بینم می‌گویم. به خاطر دارم که در سنوات ماضی وزین نامه‌ای بود مترجم نام. منتقدی گرانسنگ بر مترجمی خرده گرفته بود که "نمره‌گزاری" بر صواب است و "نمره‌گذاری" یکسر بر خطا. بنگر که نقد ترجمه چه سان به نقد منتقد بدل می‌گردد."

بیت

هر که گردن به دعوی افرزد خویشتن را به گردن اندازد
اول اندیشه وانگهی گفتار پای بست آمده است و پس دیوار

جوان انگشت عبرت به دهان برد و پرسید: "حکیم، مرا وهم آن پیش آمد که نقد ترجمه از فن ترجمه صعب‌تر باشد؟" حکیم گفت: "تیکو دانستی. چنین باشد. نقد ترجمه را، به گمان این اقل العباد، ابتدا منازلی است باید پیمودن و سپس به آن کار شدن." جوان گفت: "و آن چه باشد؟" حکیم آلت‌التدخین [ظاهراً غرض نویسنده چپق و امثال آن بوده است - مصصح!] را گیراند و اطاق را از دختان آن بیاکند و بفرمود: "شایسته آن بود که آدمی خیر قدمی پیش نهد و به قول متأخرین [امروزها -

مصصیح [عَلَم "نظریه پردازی" نقد ترجمه برافرازد. البته در این باب چه بسیار سخنها که در وزین نامه‌ها رفته، و مرا قصد تکرارشان در میان نیست، لیک چند نکته می‌گویم از باب تذکر به جوانی نیک‌گفتار و نیک کردار و نیک پندار که تویی. "جوان راست نشست و گوش تیز داشت. حکیم گفت: "منزل نخست آن است که منتقد به نقد خویشتن پردازد، یعنی ترجمه‌ای از خود را به نقد آورد و بچشد مزه نقد شدن را.

بیت

ندانستی که بینی بند بر پای
چو در گوشت نیامد پند مردم
اگر نه چون نداری طاقت نیش
مکن انگشت در سوراخ کژدم

پس از دوستی همدل بخواهد به التجاء که ترجمه‌ای از او را نقد کند، به شیوه‌ای مرضیه، که این دویم منزل است. و بنگرد که دوستی و دشمنی منتقد را در لحن و بیان نقد چه مایه تأثیر است، شگرف.

بیت

دوست مشمار آنکه در نعمت زند
لاف یاری و برادر خواندگی
دوست آن دانم که گیرد دست دوست
در پـریشان حالی و درماندگی

پس، در منزل سیم، خود ترجمه‌ای از آن دوستِ همدل را به نقد آورد و بنگرد نقد پیشین آن دوست را چه مایه تأثیر است بر لحن و بیان نقد وی. و فراموش نکند که عیب ترجمه دوست را کامل بازگوید، چه به قول استاد بیهقی "گر دوستی زشت کند چه چاره از باز گفتن." و بدان که منتقد را پرهیز باید از ترجمه دشمن را نقد کردن. همان به که این امر به دشمنی دیگر یا به غیر وا گذاشتن. چون چنین نقدی را شرّ بیشتر است تا خیر. و گفته‌اند: "سر مار به دست دشمن بکوب"

بیت

چو کردی با کلوخ انداز پیکار
چو تیر انداختی بر روی دشمن
سر خود را به نادانی شکستی
چنین دان کاندرا آماجش نشستی

جوان را شگفتی حاصل آمد و پرسید: "حکیم، این راه که می‌نمایی هیچ سالک رفته است؟" حکیم در حال گفت: "تو نخستین سالک این راه شو. از این سه منزل که برش مردم چون به سلامت شدی، توانی نقد ترجمه را آغازیدن." جوان گفت: "ای حکیم، پس تسلط بر لسان بیگانه و لسان اقیه و انصاف و دیگر اصول را چه می‌فرمایی؟" حکیم مدتی در او نگرست چندان که جوان را حالت خجلت رخ داد و سر به زیر افکند. حکیم گفت: "ای پسر، آنچه من برش مردم منازل است و آنچه تو البته بر صواب می‌گویی، اسباب است و ابزار. سفری اسباب که دیده و پیشه بی‌ابزار که شنیده؟" جوان دست حکیم به ادب ببوسید و برخاست و بیرون شد.

بیت

مراد ما نصیحت بود و گفتیم
حوالت با خدا کردیم و رفتیم